

[بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ]

[تفسیر سوره حمد]

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ (۱)؛

به نام خداوند بخشنده مهربان .

﴿الْحَمْدُ لِلَّهِ رَبِّ الْعَالَمِينَ﴾ (۲)؛

همه سپاس ، همه ستایش ویژه خداوند، پروردگار جهانیان است .

﴿الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ (۳)؛

همان بخشاینده مهربان .

﴿مَالِكِ يَوْمِ الدِّينِ﴾ (۴)؛

خداوند - فرمانروای روزپاداش .

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (۵)؛

تنها تو را می پرستیم و تنها از تو یاری می جوئیم .

﴿اهْدِنَا الصِّرَاطَ الْمُسْتَقِيمَ﴾ (۶)؛

ما را به راه راست رهنمون باش .

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَلَا الضَّالِّينَ﴾ (۷)؛

راه کسانی که برایشان نعمت بخشیدی، نه خشم شدگان برایشان و نه گمراهان .

[مفاد سوره]

این سوره یکی از شگفت‌ترین سوره‌های قرآن و مفادش آموزش است از جانب



پروردگار که بنده در پیشگاه خداوند چگونه آغاز سخن کند و با چه زبان حمد و ستایش او و اقرار به فرمانروایی او نماید.

یادش آورده، به یکتایی او را پرستد و از او در همه امور استمداد و یاری جوید و بخواهد که او را به راه راست راهنما باشد، و در انجام امور دینی و اعتقادی او را ثابت قدم بدارد و از هرگونه کجی و اعوجاج و راه های انحرافی که مورد خشم او است و منجر به ضلالت و گمراهی است جلوگیری شود.

از ابن عباس نقل است که امیرالمؤمنین علیه السلام فرمود:

ای عبدالله اگر جمیع معانی و حقایق سوره حمد را بنویسم، به هفتاد شتر بار شود^۱ [شاید منظور از عدد هفتاد کثرت باشد].

پیدا است که این کلام مبالغه نیست؛ زیرا علی علیه السلام توانا است که همه حقایق قرآن را از سوره حمد استخراج نماید؛ بلکه استخراج همه کتب آسمانی که یکصد و چهار کتاب ذکر کرده اند و مهم ترین آنها تورات، انجیل، زبور داوود و قرآن کریم است.

بدیهی است که قرآن از همه کتب افضل و اکمل است و همه معارف و حقایق کتب مزبور را در بردارد و به همین سبب هر کس به معانی سوره فاتحة الكتاب احاطه یابد چنان است که به معانی یکصد و چهار کتاب آسمانی واقف و آگاه گردیده باشد.

[ثواب قرائت]

ثواب قرائت این سوره را برابر با دو ثلث قرآن نوشته اند و ثواب سوره «قل هو الله» را يك ثلث قرآن.

در قرآن کریم از این سوره به عنوان پایه تمام قرآن یاد شده، در آنجا که می فرماید:

﴿وَلَقَدْ آتَيْنَاكَ سَبْعًا مِنَ الْمَثَانِي وَالْقُرْآنَ الْعَظِيمَ﴾ (حجر: ۱۰۵)؛ ۸۷.

که شدت عظمت و اهمیت سوره را می رساند و در تأیید این مطلب که منظور از

۱. قال ابن شهر آشوب: سمعت مذاكرة أنه عليه السلام تكلم لابن عباس في الباء من «بسم الله» إلى قرب الفجر وقال: لو زادنا الليل لزدنا، وفي قوت القلوب: لو شئت لأوقرت سبعين بعيرا في تفسير الفاتحة. بحار الانوار، ج ۴۰، ص ۱۵۷ و ۸۹، ج ۹۳، الصراط المستقيم، ج ۱، ص ۲۱۹؛ عوالي اللئالی، ج ۴، ص ۱۰۲.

سبعاً من المثاني، سورة حمد است، در مجمع البيان از امير المؤمنين عليه السلام و حضرت امام باقر و صادق عليهما السلام روايت نقل می شود.^۱

در تفسير عياشي است که از امام صادق عليه السلام از آيه مذکور در فوق، پرسش شد فرمودند: «منظور سورة حمد است که هفت آيه است و کلمه سبع حاکی از آن است.»^۲

و در نزد عامه و خاصه تعداد آيات متفق القول است؛ گر چه عامه بسم الله را جزو آيات نمی شمارند ليکن آيه آخر را دو آيه به حساب می آورند و در نتيجه شماره آيات با خاصه که بسم الله را جزو آيات می دانند اتفاق نظر پیدا می کنند. در کتاب عيون اخبار الرضا عليه السلام شيخ صدوق از امير المؤمنين عليه السلام نقل می کند که حضرت فرمود:

«بسم الله الرحمن الرحيم»، يك آيه است و جزو سورة محسوب می شود.^۳
در حدیثی از جابر نقل است که پیغمبر فرمود:
ای جابر می خواهی بهترین سوره قرآن را به تو ارائه دهم؟ عرض کرد آری؛

۱. روي عن أمير المؤمنين عليه السلام قال: قال رسول الله صلى الله عليه وآله إن الله تعالى قال لي يا محمد صلى الله عليه وآله ولقد آتيناك سبعا من المثاني و القرآن العظيم صلى الله عليه وآله فأفرد الامتان علي بفاتحة الكتاب و جعلها يازاء القرآن، و إن فاتحة الكتاب أشرف ما في كنوز العرش و إن الله خص محمدا و شرفه بها و لم يشرك فيها أحدا من أنبيائه ما خلا سليمان فإنه أعطاه منها صلى الله عليه وآله «بسم الله الرحمن الرحيم» ألا تراه يحكي عن بلقيس حين قالت: «إني ألقى إلى كتاب كريم إنه من سليمان و إنه بسم الله الرحمن الرحيم» (غل (۲۷): ۲۹-۳۰) ألا فمن قرأها معتقدا لموالاة محمد و آله متقادا لأمرها. مؤمنا بظواهرها و باطنها. أعطاه الله بكل حرف منها حسنة كل واحدة منها أفضل له من الدنيا بما فيها من أصناف أسوالها و خيراتها و من استمع إلى قارئ يقرأها كان له قدر ثلث ما للقارئ فليستكثر أحدكم من هذا الخير المعرض له فإنه غنيمه. لا يذهب من أوانه فتبقى في قلوبكم الحسرة. مجمع البيان، ج ۱، ص ۸۸؛ تفسير العياشي، ج ۱، ص ۳۳.

۲. تفسير العياشي، ج ۱، ص ۱۹.

۳. حدثنا محمد بن القاسم المفسر المعروف بأبي الحسن الجرجاني رضى الله عنه قال: حدثنا يوسف بن محمد بن زياد وعلي بن محمد بن سيار عن أبيهما عن الحسن بن علي عن أبيه علي بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه الرضا علي بن موسى عن أبيه موسى بن جعفر عن أبيه جعفر بن محمد عن أبيه محمد بن علي عن أبيه محمد بن علي بن الحسين بن علي عن أخيه الحسن بن علي عليهما السلام قال: قال أمير المؤمنين عليه السلام: إن صلى الله عليه وآله «بسم الله الرحمن الرحيم» آية من فاتحة الكتاب وهي سبع آيات تمامها صلى الله عليه وآله «بسم الله الرحمن الرحيم» سمعت رسول الله صلى الله عليه وآله يقول: إن الله عز وجل قال لي: يا محمد صلى الله عليه وآله ولقد آتيناك سبعا من المثاني و القرآن العظيم صلى الله عليه وآله. عيون اخبار الرضا، ج ۱، ص ۳۰۱-۳۰۲، ح ۶۰.





فرمود: سوره حمد را تا به آخر بخوان.^۱

از ابن عباس نیز نقل است که:

﴿ان لكل شئ اساسا... و اساس القرآن سورة الفاتحة﴾.

برای هر چیزی پایه‌ای است و پایه قرآن سوره فاتحه است.^۲

[اساس برنامه پیامبر ﷺ]

با توجه به حدیث فوق و نیز با مراجعه به حقایق و معانی و دقت نظر در آیات سوره حمد، به خوبی می‌یابیم که این بیان در این سوره صادق است زیرا ریشه و اساس برنامه پیامبر اکرم ﷺ در سه موضوع خلاصه می‌شود:

۱. توحید و توجه دادن مردم به یکتاپرستی؛

۲. معاد و اعتقاد به روز باز پسین و رسیدگی به حساب خلق و جزا و پاداش؛

۳. انجام دستورات عبادی بندگان از اوامر و نواهی و همه احکام و بررسی روش

حق و باطل.

می‌بینیم که سوره حمد مشتمل بر هر سه نوع می‌باشد: در آغاز توحید ذاتی و صفاتی پروردگار و سپس اشاره به معاد و روز جزا و اعتقاد به یکتاپرستی و انحصار استعانت از او، و در آخر درخواست هدایت به راه راست که لامحاله مبتنی است بر انجام احکام و اوامر و نواهی الهی تا در زمره کسانی که مورد خشم پروردگارانند و یا به راه ضلالت رفته‌اند قرار نگیرد.

و در حقیقت غرض قرآن در آنچه را که بیان نموده، از این سه موضوع عاری و خالی نیست.

لذا اگر «سبعاً من المثانی» را مساوق و برابر با قرآن گفته‌اند سخن بجایی بوده است.

۱. فی کتاب محمد بن مسعود العیاشی باسناده أن النبی ﷺ قال لجابر بن عبد الله الأنصاری: یا جابر ألا أعلمک أفضل سورة أنزلها الله فی کتابه قال: فقال له، جابر بلی بأبی أنت و أمی یا رسول الله علمنیها قال: فعلمه الحمد أم الكتاب؛ ثم قال: یا جابر ألا أخبرک عنها قال: بلی بأبی أنت و أمی فأخبرنی فقال هی شفاء من کل داء إلا السام و السام الموت. مجمع البیان، ج ۱، ص ۸۸؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۰، ح ۹.

۲. تفسیر روض الجنان، ج ۱، ص ۳۱-۳۲؛ تفسیر الکشف و البیان، ج ۱، ص ۱۲۸.

[جهات و احتمالات در «مثنی»]

و در مورد تعبیر کلمه «المثنی» جهاتی را بیان نموده‌اند:

۱. از این جهت «مثنی» گفته‌اند که: در هر نماز دو نوبت قرائت می‌شود و مثنی به معنای مکرر است و جمع مثنی است که «دو تا» معنی می‌شود، مثلاً در حدیث وارد است که «الوضوء مثنی مثنی»^۱، که منظور شستن هر عضوی است در دوبار، مرتبه اول واجب و در مرتبه دوم به جهت استحباب یا مراد غسلتان و مسحتان باشد یا یکی غسل و دیگری مسح که باز هم دو تا دو تا معنی می‌شود و چون سوره حمد در شبانه روز ده مرتبه در نمازهای پنجگانه تکرار می‌شود لذا اطلاق مثنی شده است یا يك قسمت مشتمل بر ثنا است و بخشی مشتمل بر دعا؛ یا در برخی صفات خالق را گویا است و قسمتی مربوط به وظایف خلق که یا توصیف پروردگار می‌کند و تقاضای هدایت، یا کلماتش مکرر است نظیر: ﴿الرحمن الرحيم﴾، ﴿ایک نعبد و ایک نستعین﴾ یا کلمه «علیهم» یا غیر که مکرر ذکر گردیده. هم چنین در حدیث است که «صلوة اللیل مثنی مثنی»^۲ و اشاره است به هشت رکعت نماز شب که دو رکعت دو رکعت انجام می‌شود و نیز «الاقامة مثنی مثنی» که در همه موارد به طوری که ملاحظه می‌شود اشاره به تکرار است.

۲. سوره حمد را «مثنی» گفته‌اند: چون دو نوبت نازل شده، در مکه و مدینه آیه: ﴿اللّٰهُ نَزَلَ اَحْسَنَ الْحَدِيثِ كِتَابًا مُّتَشَابِهًا مَّثَانِي تَفْشَعْرَمَنهُ جَلُودُ الدِّينِ يَخْشُونَ رَبَّهُمْ﴾ (زمر: ۲۳: ۲۹) مشتمل بر کلمه مثنی است و مراد آن قرآن کریم است، که کتابی است متشابه.

بدیهی است این جا متشابه در قبال محکم نیست بلکه منظور معانی لغوی کلمه متشابه است. یعنی: بعضی آیاتش شبیه به برخی دیگر است؛ مطالب، معارف و سوره‌هایش از حیث معنی یا فصاحت و بلاغت و شیوایی متشابه یکدیگرند؛ و منظور از مثنی در اینجا تمام قرآن و مطلق آیات کریمه است و از این جهت اطلاق مثنی شده

۱. تهذیب الاحکام، ج ۱، ص ۸۰.

۲. وسائل الشیعه، ج ۴، ص ۲۶۰؛ علل الشرایع، ج ۲، ص ۴۶۸، ح ۲۷؛ عوالمی اللثالی، ج ۱، ص ۱۲۹، ح ۴.



که مثلاً دسته‌ای از آیات مبشّر و دسته‌ای منذر؛ یا با بیانات گوناگون قصص انبیاء تکرار شده است یا اقتران آیات رحمت با آیات عذاب.

زیرا هر موقع از عذاب دوزخ و کافران سخنی هست بلافاصله از بهشت و مؤمنین و نیکوکاران ذکری شده است؛ یا بخشی محکم است و بخشی متشابه.

در تفسیر صافی و در تفسیر برهان^۱ روایاتی از ائمه معصومین علیهم‌السلام نقل می‌شود که می‌رساند منظور از «سبع مثانی» سوره حمد است و مجموعاً در این دو کتاب ده روایت است و یکی از روایات که در معنای باطن حمد تفسیر به «ائمه اطهار» شده معارضه با بقیه روایات ندارد و چنانچه اسامی ائمه که مشترك هستند افتاده شود هفت اسم می‌شود، که منطبق با هفت آیه است.

و در تفسیر فخر رازی^۲ با این که اقوال متعددی نقل می‌کند؛ ولی در اولین گفتارش می‌رساند، که منظور از «سبع مثانی» سوره حمد است و می‌گوید: این نظریه قول بیشتر مفسران است.

[اسامی سوره]

این سوره به اسامی گوناگون نامگذاری شده است:

۱. فاتحة الكتاب؛ گفته‌اند: چون شروع و آغاز قرآن با این سوره است.
۲. سوره حمد؛ چون ثنا و ستایش باری تعالی در این سوره مذکور است.
۳. ام الكتاب؛ زیرا از همه سوره قرآن پیشی گرفته و نیز اصل و اساس و ریشه قرآن است و از توحید و معاد و راه و روش عبادت بندگان سخن رفته است.
۴. سوره سبع؛ چون جمع آیات آن هفت است بدون اختلاف.
۵. سوره مثانی؛ همان طور که قبلاً یاد شد به علت نزولش در دوبار یا تکرارش در هر نماز.

اسامی مشهور همین پنج اسم است؛ گرچه نام‌های دیگری نظیر «الوافیه»، «الکافی»، «الصلاة»، «الاساس و الشفاء» که هر کدام به سببی یا آثاری که بر سوره حمد مترتب بوده

۱. تفسیر الصافی، ج ۱، ص ۸۲؛ تفسیر البرهان، ج ۱، ص ۹۵، ح ۲۲۲.

۲. تفسیر کبیر مفاتیح الغیب، ج ۱، ص ۱۷۸، المسئلة السابعة...

نامگذاری شده است .

عده ای از مفسران پس از نامگذاری و قبل از خواندن سوره حمد گفتن جمله استعاذه نظیر: «اعوذ بالله السميع العليم من الشيطان الرجيم» را لازم دانسته اند؛ تا در حین قرائت، آدمی از وساوس شیطانی محفوظ ماند؛ و می دانیم که در قرآن کریم است: ﴿فَإِذَا قَرَأْتَ الْقُرْآنَ فَاسْتَعِذْ بِاللَّهِ مِنَ الشَّيْطَانِ الرَّجِيمِ﴾ (نحل: ۱۶: ۹۸).

و معنی استعاذه پناه بردن از شیطان است به خدای شنوا و دانا به همه آفرینش و هستی؛ همان شیطان و موجودی که از رحمت پروردگار به دور است و مورد رجم فرشتگان و طرد خداوند متعال و ملعون و رانده شده از درگاه حق می باشد .
اینک به اصل تفسیر سوره حمد می پردازیم:

﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ (۱) .

از حضرت رسول حدیثی نقل است که:

«کلّ امر ذی بال لم یذکر فیہ بسم اللّٰه فهو ابتر» هر امر مهمّ و صاحب شان و قابل ملاحظه ای که آن را ثمر و منزلتی باشد و با نام خداوند آغاز نشود نافرجام و ناغمام بوده، به پایان نرسد و میمون و مبارک نباشد.^۱

[تهافتها و جواب]

اگر گویند: چه بسا خلاف این نظر در بسیاری از امور دیده شده و کار به پایان رسیده است،

گوئیم: میمنت و مبارکی و فرجام پذیری مادی و معنوی منحصر به همین جهان مادی نیست و همان طور که آدمی در سیر و سلوک و تکامل ابدی قرار دارد و تنها برای این جهان آفریده نشده و بر اعمال و حرکات و سکنتات او در نشانه بعد نیز آثاری مترتب است و تا روز باز پسین و حساب، مستمر و پابرجا است و میمنت و مبارکیش در چنین روزی هویدا و آشکار خواهد شد.

۱. تفسیر الامام العسکری، ص ۲۵، ح ۷.





پروردگار این معنی را در دو جای از قرآن به ما می آموزد: آنجا که سلیمان در نامه ای که به ملکه سبا نگاشت و آغاز سخن به نام خداوند نمود و گفت:

﴿إِنَّهُ مِنْ سُلَيْمَانَ وَإِنَّهُ بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾ (نمل (۲۷): ۳۰).

و در داستان کشتی نوح می فرماید:

﴿وَقَالَ ارْكَبُوا فِيهَا بِسْمِ اللَّهِ مَجْرَاهَا وَمُرْسَاهَا﴾ (هود (۱۱): ۴۱).

که حرکت و جریان کشتی، آغاز و انجامش بنام خدا است.

در روایات بسیاری مذکور است هر نامه ای را که می نویسد ابتدا به ﴿بِسْمِ اللَّهِ الرَّحْمَنِ الرَّحِيمِ﴾^۱ نمائید.

اصولاً این اندیشه که آدمی کارش را، شغلش را و هر عمل و اقدامی را که می خواهد شروع کند، به نام خدا باشد انگیزه ای است که یاد او موجب می شود در عمل استقامت داشته و کار را از روی صداقت، نیت پاک و رضای حق انجام دهد؛ بنابراین در همه امور به نام او باید سخن گفت و به نام او قلم زد، و سرآغاز هر کاری نام مقدس او باید زینت بخش صفحات زندگی ما باشد و چه نابجاست که ما در آغاز هر کار یا نام او را فراموش کرده و توجه به پروردگار و خالق و رازق خود نکنیم یا «العیاذ باللّه» نام موجود دیگر که ملزوم شرك به پروردگار است بر زبان برانیم.

[متعلق بآء بسم الله]

گفته اند: بآء «بسم الله» از حروف جازه است و کلمه «اسم» که به آن مجرور شده متعلق است به «ابتدا» یا «ادخل» مقدر و در روایتی از امیرالمؤمنین علیه السلام است که:

«بهذا الاسم اقرأ واعمل»^۲ یعنی: «اقرأ بسم الله» یا «اعمل هذه العمل بسم الله» که آغاز سخن به نام خدا می نمایم یا به نام خدا، اقدام به کار می کنم.

و در روایتی از حضرت رضا علیه السلام است که: «بهذا اسم نفسی»^۳ یعنی: به این نام خویشتن را علامت می زنم یا جان خود را داغ می نهم، که این نشانه ای است از بندگی

۱. وسائل الشیعه، ج ۱۲، ص ۱۳۶؛ مشکاة الانوار، ص ۱۴۳؛ تفسیر الامام العسکری، ص ۲۸۵؛ التوحید، ص ۲۳۱.
 ۲. تفسیر الامام العسکری، ص ۲۵، ح ۷.
 ۳. بحار الانوار، ج ۸۹، ص ۲۳۰.

بنده به پیشگاه پروردگار و در حقیقت شعاری است که مؤمن از ایمان خود اعلام می‌دارد؛ در تتمه روایت است:

تقول بسم الله أي استعين علي اموري كلها بالله الذي لا تحق العبادة الا له المغيث إذا استغيث و المجيب إذا دعي .

هنگامی که می‌گویی به نام خدا یعنی: یاری می‌جویم بر همه کارهایم به خدایی که بندگی و عبادت جز برای او شایسته نیست همان خدایی که چون دادخواهی کنند دادرسی کند و آنگاه که بخوانندش پاسخ‌گر باشد^۱

باید دانست که کلمه «بسم الله» آلف اش محذوف شده و گفته اند که: به علت کثرت استعمال، «الف» ساقط گردیده و «باء» وصل به «سین» شده است و نیز کلمه اسم یا مشتق از «سمو» است که به معنی رفعت و بلندی است یا از «وسم یسم سمه» که به معنای نشانه، علامت نهادن یا داغ زدن است که روایتی هم در این باره آورده شد.

[احتمالات در اشتقاق «الله»]

در معنی «الله» و اشتقاق این کلمه گفته اند که: اصل «الله» اله بوده، الف و لام تفخیم بر آن افزودند «الاله» شده، وجود «ل و الف» موجب ثقل و سنگینی است، لذا همزه فاء الفعل را حذف و دو لام را در هم ادغام نمودند که «الله» شد و کلمه «الله» علم است برای ذات مقدس پروردگار که خود آن را قرار داده، و همان طور که بیان شد مشتق از «اله» که به معنای معبود مطلق است؛ و لذا است که مشرکین نام بتان را «الْهه» می‌گفتند که جمع «اله» است.

این اسم اگر از «اله یاله» مشتق باشد به معنای «عبد یعبد» که کلمه «اله» معبود می‌شود و اگر از «اله یاله» باشد به معنای تحیر و حیرت زدگی است چنان که آدمی در ذات و صفات باری تعالی حیران و حیرت زده است.

و برخی گفته اند: اصل این کلمه از «لاه یلوه» و «لاه» به معنای احتجاب و پوشیدگی است یعنی ذات مقدس از دیدگان مخلوقات محتجب است.

اشتقاق از «وله» را نیز ذکر کرده اند یعنی: پروردگار مفرع و ملجأ عباد باشد.

۱. همان، ج ۳، ص ۴۱؛ تفسیر الامام العسکری، ص ۲۸، ج ۹.





[راه صحیح شناخت خداوند]

درباره معرفت و شناسایی ذات قدوسی ربوبی باید به تعالیم پروردگار دل بست و توجه داشت که ذات مقدس او به وسیله انبیا چگونه خود را معرفی فرموده و از اندیشه و استقلال فکر و عقل خویش باز ایستاده و به پیروی از اوهام و اندیشه های شخصی یا بافندگی های بشری به نام فلسفه خط بطلان کشیده که ضلالت و گمراهی است. در حدیث است:

«من شبه الله بخلقه فهو مشرك»^۱ هر کس خدا را به آفریدگانش تشبیه کند مشرك است. «ان الله تبارك و تعالی لا يشبه شيئاً و لا يشبهه شيء»^۲ خدای بلند پایه به هیچ چیزی شبیه نیست و او را هیچ چیزی شباهت ندارد «و كل ما وقع على الوهم فهو خلافة»^۳ و هر آنچه که در اوهام پدید آید او، خلاف او است.

فلاسفه که قضاوت های وهمی می کنند و آن را برهان عقلی تلقی می نمایند شگفت آور است در حالی که در برهان عقلی اختلافی نیست و عقل حجّت الهی است و خطا پذیر نیست و اگر عقل خطا پذیر باشد امان از هر چیز برداشته شود؛ پیدا است که فلاسفه روی وهم سخن رانده اند، که اگر با موازین عقلی می بود این همه اختلاف چرا! و لذا است که احکام و قضاوت های وهمیه را با عقل اشتباه می کنند.

نباید خدا را توصیف کرد؛ از حضرت رضا علیه السلام است:

«لا تضبطه العقول و تبلغه الاوهام لا تدركه الابصار»؛ عقول و اندیشه ها او را ضبط و گنجایش ندهند و دیدگان او را در نیابند.^۲

در ادعیه و خطب است که: «ضلّ فيه تصاریف الصفات»^۱ در واقع ذمّ کسانی است که روی فکر و اندیشه خود توصیفی از او می کنند و قضاوت و حکمی دارند در حالی که او «لا یقاس بالقائس» است؛ نمی توان گفت که: فلان شیء یک موجود است خدا هم یک موجود است پس وجود یکی است؛ این حکم غلط محض است؛ قیاسی است

۱. بحارالانوار، ج ۳، ص ۲۹۹، ح ۳۰، به نقل از: التوحید، ص ۸۰، ح ۳۶.

۲. الکافی، ج ۱، ص ۱۰۵؛ التوحید، ص ۹۸؛ علل الشرایع، ج ۱، ص ۹.

۳. الکافی، ج ۱، ص ۱۰۵.

که خدا را با مخلوقاتش کرده و عقل چنین رخصتی نمی دهد که چنین سخنی گوئیم یا چنین نمودی داشته یا چنین وصفی بنماییم.^۱

در جای دیگر گفته اند:

«تفکروا في المخلوق ولا تفكروا في الخالق» درباره آفرینش پروردگار اندیشه کنید، نه درباره آفریدگار.^۲

حضرت علی علیه السلام می فرماید:

«من تفكر في ذات الله تزندق» یا «الحد» هر کس درباره ذات خداوند اندیشه کند زندق یا ملحد است.^۳

و نیز در حدیث است:

فاذا انتهى الكلام الى الله فامسكوا» هرگاه سخن به خداوند منتهی شود باز ایستید.^۴

یا

تكلّموا في مادون العرش ولا تكلّموا فيما فوق العرش فإنّ قومًا تكلّموا فيما فوق العرش فاهت عقولهم» در آنچه پائین تر از عرش الهی است سخن رانید؛ در بالاتر از عرش گفت و گو نکنید؛ زیرا مردمی که در ماوراء عرش الهی تکلم کردند، خرد و اندیشه شان سرگردان شود.^۵

رسول اکرم صلی الله علیه و آله با این که افضل انبیای الهی و اعقل همه موجودات و اکمل همه آفرینش است، به تعلیم الهی پروردگار را توصیف کرده به فکر و اندیشه خویش؛ «فلا یوصف الله إلا بما وصف به نفسه»^۶ بشری که در تشخیص چگونگی و کیفیت مخلوقات با همه پیشرفت های علمی دائماً در اشتباه و فرضیه های جدید است چگونه قدرت اندیشه و فکرش رسا است که به خالق و آفریدگار کائنات بیندیشد. و لذاست که می توان گفت: «الله» یعنی: موجود و معبود به حقی که مستور و پوشیده از مدارك و خرد

۱. آیت الله میرزا جواد آقا نهرانی، در کتاب میزان المطالب در این زمینه مطالبی دارند که شایسته است مراجعه شود.

۲. بحار الانوار، ج ۵۴، ص ۳۲۸.

۳. غرر الحکم، ص ۸۲.

۴. الکافی، ج ۱، ص ۹۳؛ وسائل الشیعه، ج ۱۶، ص ۱۹۴؛ بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۵۹.

۵. بحار الانوار، ج ۳، ص ۲۵۹؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۶.

۶. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۶.





مخلوقات است که مشتق از همان ماده «لاه یلوه» باشد و برخی گفته اند: مشتق از واژه است که مفزع و ملجأ عباد باشد چون بندگان در شدائد و مصائب در پیشگاه او جزع و فزع دارند؛ لذا او است که مفزع و پناه بندگان است و به دردها و آلام و مصائب و جزع و فزع بندگان رسیدگی کرده و پاسخگو است.

[تفسیر رحمن و رحیم]

﴿الرَّحْمَنُ الرَّحِيمُ﴾ (۱).

هر دو از ماده «رحمت» است و گفته اند: هر دو صفت مشبّهه است؛ بر وزن «فعلان» و «فعلیل» مانند: تدمان و تدیم یا صیغه مبالغه است نظیر سکران و غضبان که دلالت بر مبالغه دارد. و نیز رحیم بلیغ تر است از راحِم.

درباره معنی این دو گفته اند که: «رحمن» اشاره به رحمت عام پروردگار است نسبت به همه بندگان اعم از کافر یا مؤمن و برّ و فاجر و فرمانبر و گناهکار که رحمتش همه را فرا گرفته و از انواع و اقسام نِعَم الهی برخوردارند بلکه این رحمت شامل همه موجودات می شود.

و «رحیم» رحمت خاصّه او است که تنها مؤمنین و گرویدگان به ذات مقدس او مشمول این رحمتند؛ اینان با توفیق پروردگار به انجام طاعات می کوشند، همواره به یاد خدا هستند؛ ایمان به او دارند؛ تنها پرستش او می نمایند و از او استمداد می طلبند که همه این توفیقات ناشی از رحمت رحیمیت او است، که به علم ذاتی خود دانسته که اینان شایستگی دارند که مورد رحمت خاصّه قرار گیرند و همواره سپاس ریزش رحمت خاصه اش را به دل و زبان گویا بوده، نعمتش را باطل و ضایع نمی سازد.

در روایتی از امام صادق علیه السلام که شاید اشاره به همین معنی باشد فرماید:

«الرحمن اسم خاص لصفة عامّة» یعنی: نامی است مخصوص پروردگار نظیر

«الله» که نباید کسی را به این اسم نام گذاری کرد و صفتی است همه جانبه و

عمومی یعنی: رحمانیتش به صورت عام شامل همه موجودات می شود.

و «الرحیم اسم عام لصفة خاصّة» یعنی: این نام مخصوص پروردگار نیست بلکه

دیگران هم می توانند نام گذاری کنند ولی صفت ویژه است یعنی: رحمت رحیمیت

او تنها اختصاص به مؤمنین دارد و شامل کفار و منافقین نمی شود.^۱

روایتی از عیسی بن مریم نقل می شود به این عبارت:

«الرحمن رحمن الدنيا و الرّحيم رحيم الآخرة» یعنی: خدای بخشنده، بخشنده در دنیا است و مهربان در آخرت.^۲

و در تفسیر صافی از تفسیر امام نقل می کند:

«الرّحيم بعباده المؤمنین في تخفيفه عليهم طاعاته و بعباده الكافرين في الرفق في دعائهم الي موافقته» یعنی: مهربان به بندگان مؤمن در آسان نمودن انجام فرمان هایش بر آنان که در حقیقت اوامر و نواهی و احکامی را که نسبت به همه بندگان صادر فرموده در مقام انجام و بکار بستن برای آنها سبک و آسان می کند.^۳

و به عبارت دیگر: توفیقاتشان زیاد نموده که ساده و آسان در نظرشان جلوه گر شود بلکه احساس لذت و شادی کنند؛ و کافران را با رفق و مدارا دعوت به طاعات و فرمان های خود می کند و لو این که زیر بار نروند باز به آنها مهلت می دهد.

﴿الحمد لله رب العالمين﴾ (۲).

حمد به معنای ثنا [ستایش] است یعنی: هر ستایشی ویژه خدا است؛ الف و لام الحمد را اگر «استغراق» بگیریم می رساند که همه ثناها و هر ستایشی مخصوص ذات او است و اگر الف و لام را «جنس» بدانیم نفس ستایش و طبیعت آن مخصوص ذات او می شود؛ برخی حمد را به شکر و سپاس معنی کرده اند یعنی: جنس سپاس و هر نوع سپاسی به خداوند که پروردگار جهانیان است، اختصاص دارد.

[معنای حمد و کیفیت آن در روایات]

از امیرالمؤمنین علیه السلام ذیلاً روایتی نقل می شود که: حمد را به معنی شکر و سپاس

می رساند:

۱. مصباح کفعمی، ص ۳۱۷؛ اللقام الأسنی، ص ۲۹.

۲. مکارم الاخلاق، ص ۳۲۹، از امام رضا علیه السلام؛ نواب الاعمال و عقاب الاعمال، ص ۷۵ از پیامبر صلی الله علیه و آله؛ مجمع البیان، ج ۱، ص ۹۴ از رسول اکرم حکایة از حضرت عیسی علیهما صلوات الله.

۳. الصافی، ج ۱، ص ۸۱؛ تفسیر الامام العسکری، ص ۳۴.



«ان الله عرف عباده بعض نعمه عليهم جملاً اذ لا يقدر على معرفة جميعها بالتفصيل لانه اكثر من ان تحصى او تعرف فقال قولوا الحمد لله على ما انعم به علينا» همانا خدای بندگان را به برخی از نعمش اجمالاً آشنا ساخت زیرا بر آشنایی همه نعم به تفصیل توانا نبودند چون نعمش بیش از آن است که به شماره در آید یا شناخته گردد.^۱

بدیهی است هنگامی که جنس شکر یا تمام شکر و سپاس برای خدا مخصوص گشت همه ستایشها و ثناها نیز ویژه او خواهد بود، زیرا سپاس و ستایش لازم و ملزوم هم اند.

از عیون اخبار الرضا و تفسیر امام نقل است که:

در ضمن همین آیه سوره حمد از حضرت امیر سؤال شد و حضرت به همان معنایی که قبلاً یاد آوری شد بیان فرمودند.^۲

شاید برای این که يك معنای حمد سپاسگزاری است که شامل همه اقسام و انواع شکر باشد.

حدیثی است در کافی که از امام صادق علیه السلام مروی است، به این مضمون که: «ما انعم الله على عبد بنعمة صغرت أو كبرت فقال الحمد لله الأ اذی شکرها»^۳؛ منظور کلمه مقدس: «الحمد لله» می باشد.

از علی بن ابراهیم قمی مسنداً از امام صادق علیه السلام نقل است در فرموده خدای تبارک و تعالی که:

«الحمد لله» اي «الشكر لله» و در «رب العالمين» اي «خلق المخلوقين»، «الرحمن الرحيم» «الرحمن بجميع خلقه الرحيم بالمؤمنين خاصة»^۴

و شاهد دیگر - که حمد به معنای ثنا نیز هست که همان ستایش یا ستودن باشد - حدیثی از امام علیه السلام در تفسیر برهان از کشف النعمة علی بن عیسی نقل می کند که حضرت فرمود:

فقد لابي بغلة فقال: لان ردها الله علي لا حمدته بحامد يرضاها فما لبث ان اتى

۱. تأویل الآيات، ص ۲۷.

۲. همان.

۳. الكافي، ج ۲، ص ۹۶.

۴. تفسیر القمی، ص ۲۸.

بها بسرجهها و لجامها فلما استوي و ضمّ عليه ثيابه رفع راسه الي السماء و قال: الحمد لله و لم يزد ثم قال: ما تركت و لا بقيت شيئاً جعلت جميع انواع المحامد لله عزوجل، فما من حمد الا و هو داخل في ما قلت.

فرمود: استری از پدرم گم شده بود، عرضه داشت هر آینه اگر خداوند آن را به من برگرداند ستایش کنم او را بستایشی که مورد رضا و پسندش باشد؛ حتی نگذشت که آن را با زین و لجامش بیاوردند، حضرت سامانش داده بر آن سوار شد و سر را به سوی آسمان بلند کرده گفت: الحمد لله [ذات ستایش ویژه خداست] و بر آن چیزی نیفزود، سپس فرمود: در این ستایش هیچ چیزی را ترك و فروگذار نکردم و انواع ستایش را به تمامه برای خدای عزیز و جلیل به جا آوردم و هیچ محمّدت و ستایشی نبود جز این که در آنچه گفتم داخل بود؛ که همان جمله «الحمد لله» باشد.^۱

علی ابن عیسی صاحب کشف الغمّة در ذیل می فرماید: «راست و نیکو فرمود درود بر او باد» و الف و لام الحمد را تصریح می نماید که الف و لام استغراق جنس است.

با توجه به مفاد روایت فوق، درس می آموزیم که آدمی حقیقت و ذات حمد را باید ویژه پروردگار قرار دهد؛ اگر در جریان زندگی خیری به او می رسد، شرف و آبرویش محفوظ می ماند، مال و اولاد و جان و بستگانش حفظ می شوند، بیماریش شفا می یابد، قرضش ادا می شود، جانش از ورطه هلاکت نجات می یابد و... خلاصه هر پیش آمدی که برایش رخ می دهد باید بداند که به خواست و اراده باری تعالی بوده و او در حقیقت مسبب الاسباب است.

اگر در همه امور مذکور، در فوق امکانات و وسایلی برای نجات از مهالك بوده بداند که همه سبب و وسیله بوده اند، حافظ و نگهدار و بخشنده اصلی او است و همه محامد را مخصوص او قرار دهد که اگر غیر از این شد و توجه به ستایش تسبّب و اسباب داشت مصداق آیه کریمه:

﴿وما يؤمن اكثرهم بالله إلا وهم مشركون﴾ (یوسف: ۱۲) (۱۰۶).

۱. کشف الغمّة، ج ۲، ص ۱۱۸.





خواهد بود که آیه بیان شرك در طاعات پروردگار را می نماید؛ چه آدمی گاه سپاس و ستایش خدا گفته و زمانی با عدم توجه در نجات خویش از مهلکه ای یا رفع حاجتی و یا کسب منفعتی، دیگری را توانا و مؤثر دانسته و حتی گاه از روی نادانی گوید: که اگر فلان نبود مثلاً مرده بودم یا اگر کمک و مساعدت فلانی نمی شد از هستی ساقط می شدم؛ ستایش را خاص او می سازد، این گونه گفتار خود نوعی شرك است که تعبیر آن در روایات به شرك در طاعت می شود.^۱

بدیهی است آدمی از هرکس و از هر چیز که ستایش می کند در واقع و نفس الامر از سازنده و پرداخت کننده آن مَحْمَدت نموده، هنگامی که ثناگویی از درختی سرسبز یا گلی زیبا می شود و یا از هر چیز دیگر، از ستارگان و تابندگی درخشانیشان در شب، از کهکشان و عظمتش، از اتم، از يك کشتی و یا اختراع شگفت انگیز دیگر، از ساختمان مغز آدمی، از ریزه کاری های شگرف چشم و گوش و بالاخره از کیفیت هر نباتی، حیوانی، جمادی یا انسانی و هر مصنوعی، همه اینها مرجعش خدا است چه متوجه باشیم یا نباشیم و چه بفهمیم یا نفهمیم.

تعریف کارخانه در حقیقت تعریف سازنده اوست و ستایش عظمت و تدبیر و دانش به سازنده آن منتهی می شود؛ چه نامی از او ببریم یا نبریم؛ و با يك دید وسیع تر همه اختراعات شگفت انگیز امروز به وسیله دانشمندان، محمدمتی است برای پروردگار؛ زیرا او است که نطفه ای ناچیز را در رحم مادر پرورش داده و چنان هوش و استعداد و فهم و قدرتی در او به ودیعه نهاده است که امروز چنین مخترعی به جامعه بشریت تحویل شده؛ مدح و ستایش او لا محاله ستایش پروردگار جهانیان است؛ لذا کسی که عارف به این معنی شد دیده اش به هر چه بیفتد و هر امر معجب و شگفت آور و تحسین آمیزی را مشاهده کند نظر به «مسبب الاسباب» خواهد داشت و با دلی بینا گوید: «الحمد لله».

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۳۵۸؛ تفسیر العیاشی، ج ۲، ص ۱۹۹، ح ۹۰-۹۵.

[حمد، مدح و شکر در لغت]

باید دانست که حمد و مدح و شکر از نظر معنی قریب الأفق اند و در فرق این سه گفته اند: که شکر تنها در قبال نعمت گفته می شود؛ ولی حمد در قبال نیکی و جمال مطلق و لوازمی که از محمود تفضل و خیری به دیگری افاضه نشده و صرفاً جمال و زیبایی در خود او خاتمه پذیرد؛ و در واقع بزرگداشت صفات محمود است، صرف نظر از افاضه خیرش به دیگران و به عبارت دیگر میان حمد و شکر حکم عموم و خصوص مطلق جاری است به این معنی که هر شکری مستلزم حمد و ستایش هست ولی هر ستایشی لازمه اش شکر نیست.

از طرفی گاه شکر گذاری به قلب یا به وسیله سایر جوارح است؛ مثلاً در قرآن داریم:

﴿اعملوا آل داود شکراً﴾ (سبا: ۳۴: ۱۳).

برخلاف حمد که ستایش محمود فقط مستلزم گفتار زبانی است و طریق دیگری بر آن متصور نیست مثلاً: در قرآن وقتی فرمان حمد پروردگار باشد با کلمه «قل» آغاز می شود نظیر:

﴿وقل الحمد لله الذي لم يتخذ ولدا﴾ (اسراء: ۱۷: ۱۱۱).

در حدیثی است که:

«شکر النعمة اجتناب المحرم. و تمام الشکر قول الرجل الحمد لله رب العالمين» سپاس نعمت دوری از محرّمات الهی است و همه سپاس و کمال آن گفتن «الحمد لله رب العالمين» است.^۱

و درباره مدح گفته اند که: در مقابل امر اختیاری و غیر اختیاری هر دو صادق است، به خلاف حمد که تنها در قبال حسن و زیبایی اختیاری است؛ و اگر شیء بی اختیار خصال و جمالش جبلی و ذاتی او شد مدح آن صحیح است نه حمدش و لذا مدح اعم از حمد است.

اما این نظریه در همه موارد صادق نیست؛ زیرا می دانیم کمالات ذاتی خداوند نظیر

۱. بحار الانوار، ج ۶۸، ص ۴۰، ح ۲۹، به نقل از الکافی، ج ۲، ص ۹۵، ح ۱۰.





علم، قدرت، حیات ابدی و ازلی [است] و همان طور که هیچ گاه زوالی در ذات خدا نیست هم چنین در هیچ يك از صفات او زوالی نیست و اگر او را به ذات و صفاتش بستاییم و حمدش کنیم - با این که صفاتش اختیاری نیست - اطلاق حمد بر آن صحیح و هیچ مانعی هم در میان نیست.

باری جنس شکر و ستایش ویژه خدا است زیرا همه نعمت‌ها از او است چه با واسطه و چه بی واسطه و جمله: «من لم يشكر المخلوق لم يشكر الخالق»^۱، همان طور که بیان شد با تخصیص حمد به پروردگار هیچ گونه منافاتی ندارد؛ زیرا سپاس مخلوق هم فرمان و دستوری از جانب او است که واسطه‌های نعمت را باید سپاس گفت و سپاس آنان نیز شکر و سپاس خالق است.

[معانی رب]

﴿رب العالمین﴾ (۲).

«رب» مجرور است چون صفت الله قرار گرفته و معانی چندی برای آن ذکر کرده اند از جمله: «سید و مالک» و شاهی نیز از قرآن آورده اند؛ در سوره یوسف آنجا که فرماید:

﴿وَقَالَ لِلَّذِي ظَنَّ أَنَّهُ نَاجٍ مِّنْهُمَا اذْكُرْنِي عِنْدَ رَبِّكَ﴾ (یوسف: ۱۲: ۴۲).

و نقل است که رسول اکرم ﷺ از شخصی سؤال فرمود:

«أربّ أبل أنت أم ربّ غنم» آیا مالک شتری یا گوسفند؟ در پاسخ عرضه داشت: «من

كل اتاني الله فاكثر و اطيب» خداوند از هر يك به من نیکو و بسیار عطا فرموده.

و به معنای «صاحب» در لغت آمده است مانند: «ربّ الدار» یعنی: صاحب خانه؛

معنی دیگر آن «مرتب» و پرورش دهنده است از «ربّ یربّ ربّا و ربوبا و ربابة» و از

مصدر به معنای فاعلی مراد است چون «بر» به معنای «بار».

از معانی دیگر آن «مصلح» است زیرا او است که امور بندگان و همه موجودات را

اصلاح می نماید و همواره دست حاجت برای اصلاح امور به سوی او دراز است.

۱. سید مهدی حجازی، در الاخبار، ص ۷۴۳؛ محمد محمدی ری شهری، میزان الحکمه ۴ جلدی، ج ۲، ص ۱۴۹۳،

حدیث ۲۰۷۸، به نقل از الکافی، ج ۲، ص ۹۹، ح ۳۰.

۲. مصباح کفعمی، ص ۳۳۵.

در حدیثی از امام صادق علیه السلام در تفسیر علی بن ابراهیم قمی «رب» معنی «خالق» شده و «رب العالمین» یعنی «خالق المخلوقین»^۱.

باری این نام را یکی از نام های اعظم الهی گفته اند و اغلب انبیا در رفع شدائد و گرفتاریها و یا درخواست حاجات از خداوند او را به همین نام می خوانده اند به عنوان مثال ابراهیم علیه السلام به پیشگاه خداوند عرضه داشت:

﴿ربِّ هب لی حکماً والحقنی بالصّالحین﴾ (شعراء (۲۶): ۸۳) و اجابت شد

و موسی علیه السلام در قتل قبطی:

﴿قال ربّ اِنّی ظلمت نفسی فاغفر لی فغفر له﴾ (قصص (۲۸): ۱۶). گفت و آمرزیده گشت؛

یا سلیمان علیه السلام: ﴿ربّ اغفر لی وهب لی ملکا لاینبغی لاحد من بعدی﴾ (ص (۳۸):

۳۵). درخواست کرد و پذیرفته گشت؛

یا ذکری علیه السلام درخواست فرزند نموده گفت: ﴿ربّ لا تذرني فردا وانت خیر

الوارثین﴾ (انبیاء (۲۱): ۸۹).

خداوند یحیی علیه السلام را به او بخشید.

و نیز در اواخر سوره آل عمران آنجا که پروردگار از زبان «اولوالالباب» در مقام دعا پنج نوبت به کلمه ربّنا اشاره نموده و در آخر می فرماید:

﴿فاستجاب لهم ربهم اَنّی لا اضع عمل عامل منکم من ذکر او انشی﴾ (آل عمران

(۲): ۱۹۵).

که بشارتی است در استجاب دعا برای بندگان و حدیثی نیز در این باره نقل است

«که اگر بنده، خدا را پنج بار به این نام بخواند دعایش مورد قبول واقع شود»^۲.

۱. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸.

۲. وعنه صلی الله علیه وآله: من کان له إلی الله تعالی حاجة، فلیقل خمس مرات: ربّنا، بعطی حاجته، ومصدق ذلك فی کلام الله، فی قوله تعالی: ﴿ربّنا ما خلقت هذا باطلا﴾ إلی آخر الآیات، فیها ﴿ربّنا﴾ خمس مرات، ثم قال تعالی: ﴿فاستجاب لهم ربهم﴾. مستدرک الوسائل، ج ۵، ص ۲۱۹-۲۲۰.



﴿العالمین﴾ (۲).

جمع عالم است که معنای جمعی دارد مانند قوم؛ کلمه عالمین در قرآن در هفتاد مورد آمده است و هر یک در جایی و به معنایی استعمال شده مثلاً:

﴿قالوا اولم ننهك عن العالمين﴾ (حجر: ۱۵-۷۰).

منظور قوم پیغمبر همان زمان است.

و در اینجا مناسب این که همه ما سوی الله و مخلوقات اراده شده باشد، چنان که در داستان فرعون داریم:

﴿قال فرعون وما رب العالمين قال رب السّمٰوات والارض وما بينهما﴾ (شعراء

:۲۶-۲۳-۲۴).

که همه ما سوی الله را می رساند.

از طرفی بر هر دسته و گروهی کلمه «عالم» اصطلاحاً اطلاق می شود نظیر: عالم گیاهان یا عالم حیوانات، گاهی لفظ «عالم» در معانی استعمال می شود نظیر:

ای که انکار کنی «عالم» درویشان را؛

بنابراین عالمین که جمع عالم است می تواند به جمیع مخلوقات که ممکن است گروه گروه و دسته دسته باشند اطلاق گردد، که دنیا و آخرت را در برگیرد.

﴿الرحمن الرحيم﴾ (۳).

«الرحمن بجميع خلقه» «الرحيم بالمؤمنين خاصة» که قبلاً تفسیر شد و تکرار شاید به جهت تأکید باشد. *پرتال جامع علوم انسانی*

﴿مالك يوم الدين﴾ (۴).

صاحب و فرمانروای روز پاداش و حساب؛



[اختلاف قرائت در «ملك» و معانی آن]

در مالك دو قرائت است با الف و بدون الف؛ برخی که «مالك» خوانند به معنای صاحب و مالك گویند به این مناسبت که در روز قیامت قدرت ملکیت از همه افراد گرفته شده و در آن روز کسی مالك چیزی نیست حتی عاریتی و مالك همه اشیاء و میراث بر همه امور او است؛ چنان که خود می فرماید:

﴿يَوْمَ لَا تَمْلِكُ نَفْسٌ لِنَفْسٍ شَيْئًا وَالْأَمْرُ يَوْمَئِذٍ لِلَّهِ﴾ (انفطار: ۸۲) (۱۹).

و یا در جای دیگر فرمود:

﴿لَا يَمْلِكُونَ مِنْهُ خِطَابًا﴾ (نبا: ۷۸) (۳۷).

و دلیل آنان که «مَلِك» خوانند این که پروردگار همه قدرتها و سلطنتها را که در دنیا به افراد عنایت فرموده بود در آن روز از همه بازستاند و کسی را یارای قدرت و سلطنت نیست جز او چنان که فرمود:

﴿لَمَنْ الْمَلِكُ الْيَوْمَ لِلَّهِ الْوَاحِدِ الْقَهَّارِ﴾ (غافر: ۴۰) (۱۶).

ولی قرائت معروف همان مالك است؛ زیرا مالك شیء نیز حال سلطه و قدرت بر مملوك خود دارد و لذا معنای مَلِك در مالك مندرج است.

آری پروردگار در آن روز حاکم و مالك مطلق است فرمانش نافذ، امرش مجری و حکم و قضاوتش به حق و ثابت و پابرجاست؛ هر کسی را به سزا و جزای اعمال و رفتاری که در دنیا داشته می رساند؛ هیچ امری از دیدگاه ربوبی پنهان نمانده و ذره ای از اعمال نیک و بد بندگان بی پاداش نخواهد ماند.

﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ (۵).

تو را می پرستیم و بس و از تو یاری می خواهیم و بس. [در اصطلاح علماء نحو این انحصار به خاطر تقدیم ضمیر مفعولی منفصل نسبت به فعل است] شاید به همین مقدار که بنده سپاس خداوند گفت و اقرار به وحدانیت و رحمانیت او کرد قربی به درگاه او یافت و شایسته گشت که به او اجازه دهد تا با حال حضور ضمن اظهار



انحصار بندگی به خدا از او استمداد جوید.

روایتی از حضرت رضا علیه السلام توسط فضل بن شاذان نقل است که فرمود:
«مالك يوم الدين» اقرار بالبعث و الحساب و المجازات و «اياك نعبد» رغبة و تقرب الى الله تعالى ذكره و اخلاص له بالعمل دون غيره. یعنی: عبادت و پرستش تنها برای تو است و هیچ گونه شائبه شرکی در عبادت ما نیست.
و در «اياك نستعين» نیز افاده حصر است دنباله حدیث حضرت می فرماید:

«استزادة من توفيقه و عبادته و استدامة لما انعم عليه و نصره» یعنی: بنده با ابراز کلمه «اياك نستعين» از خدا فزونی در توفیق امور عبادی را خواستار و همه نعمت‌هایی را که در گذشته شامل او ساخته درخواست می کند و یاری می طلبد که باز هم ادامه دهد و نصرتش بخشد.^۱

روایتی است از حضرت رسول صلی الله علیه و آله در مجمع البیان که فرمود:

«ان الله من علي بفتح الكتاب الي قوله «اياك نعبد» اخلاص للعبادة «واياك نستعين» افضل ما طلبت به العباد حوائجهم» همانا خدای بر من با نزول سوره فاتحه الكتاب منت نهاد تا این که فرماید کلمه «اياك نعبد» پاکدینی است برای بندگان [خالی از هر گونه شرك] و «اياك نستعين»: بهترین روشی است که بندگان حاجات خویش را می طلبند.^۲

در روایتی از احتجاج شیخ طبرسی است از نبی اکرم صلی الله علیه و آله که فرمود:

قولوا: «اياك نعبد» اي واحداً لا نقول كما قالت الدهرية: ان الاشياء لابتد و لها و هي دائمة، و لا كما قالت الثنوية: ان النور و الظلمة هما المدبران، و لا كما قال مشركوا العرب ان اوثاننا آلهة، فلا نشرك بك شيئاً ولاندعوا من دونك الها كما يقول هؤلاء الكفار و لا نقول كما قالت اليهود و النصارى ان لك ولدأ تعاليت عن ذلك علواً كبيراً.

فرمود: بگوئید: «اياك نعبد» یعنی: یکتا و تنها تو را می پرستیم، چون مادیون که جهان را بی آغاز و بی فرجام گویند یا ثنویه که روشنی و تاریکی را دو مدبّر در عالم دانند یا مشرکان عرب که بت‌ها را خدایان خوانند، ندانیم و قائل نباشیم؛ و

۱. الکافی، ج ۳، ص ۶۰۲؛ من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۰؛ بحار الانوار، ج ۶، ص ۶۸.

۲. مجمع البیان، ج ۱، ص ۱۰۹.



هیچ چیزی را به تو شریک نیاوریم و غیر از تو خدایی را نخوانیم چنان که کفار فرق قائل شدند و بمانند یهود و نصاری که گفتند تو را فرزند است، سخنی نگوییم؛ پایه و مقام تو بالاتر از این قبیل گفتار است به درجاتی بس ارجمند و بزرگ.^۱

روایتی دیگر در تفسیر العیاشی است از امام صادق علیه السلام که:

جمعی اطراف حضرت بودند نزد عبدالملک بن مروان و فردی از قدریه نیز آنجا بود باید دانست که قدریه در احادیث وارده به دو فرقه اطلاق شده يك اطلاق شامل جبری ها است یعنی: کسانی که قائل به جبر می باشند؛ دیگر به مَفْوَضَه که خداوند را در امور از همه کارها منزل و بر کنار می دانند و در این حدیث به قرینه معلوم می شود که منظور فردی از مَفْوَضَه است.

شخص قدری به حضرت عرضه داشت آنچه می خواهی پیرس؛ امام فرمود: سوره حمد را بخوان؛ شروع به خواندن کرد در این موقع راوی می گوید: من نزدیک اموی بودم - که عبدالملک باشد - پرسید در سوره حمد چه چیز بر ضرر ما است و با تعجب کلمه استرجاع بر زبان راند و گفت: ﴿إِنَّا لِلَّهِ وَأَنَا إِلَيْهِ رَاجِعُونَ﴾ (بقره ۲: ۱۵۶)؛ زیرا می ترسید که چه پیش آمدی شود چون ائمه را می شناختند و می دانستند که علم و دانش را از خاندان رسول به ارث برده و واجد علوم الهی می باشند و همین طور که مرد قدری سوره حمد را می خواند تا به جمله ﴿إِيَّاكَ نَعْبُدُ وَإِيَّاكَ نَسْتَعِينُ﴾ رسید؛ حضرت فرمود: بایست. از چه کسی یاری می جویی و چه حاجتی به کمک داری؟! که در خواست کمک با مذاق معتقد به تفویض سازگار نیست. حضرت فرمود: امر که به تو واگذار شده یعنی: خداوند بر کنار است و دیگر استعانت از او معنی ندارد؛ ﴿فَبَهْتَ الَّذِي كَفَرَ وَاللَّهُ لَا يَهْدِي الْقَوْمَ الضَّالِّينَ﴾ (بقره ۲: ۲۵۸).

مرد قدری مبهوت و حیرت زده خاموش ماند و بدیهی است که خداوند مردم ستمکار را هدایت نمی فرماید.^۲

۱. الاحتجاج، ج ۱، ص ۲۸.

۲. عن الحسن بن محمد الجمال عن بعض أصحابنا قال: بعث عبد الملك بن مروان إلى عامل المدينة ان وجه إلى محمد بن علي بن الحسين ولا تهيجه ولا تروع، واقض له حوائجه، وقد كان ورد على عبد الملك رجل من الغدرية فحضر جميع من كان بالشام فأعياهم جميعا، فقال ما لهذا الا محمد بن علي، فكتب إلى صاحب المدينة ان يحمل محمد بن علي



﴿اهدنا الصراط المستقيم﴾ (۶).

ما را به راه راست راهنما باش؛ باید توجه داشت که راه مستقیم و راست همواره یکی است و همان راهی است که پیامبر اکرم و اوصیانش برای ما بیان نموده اند و اوامر و نواهی الهی در قرآن نیز حاکی از همان راه است و ما نیز به همان راه مهتدی هستیم.



[درخواست هدایت و سرّ آن]

این که ده نوبت در شبانه روز در نمازهای پنجگانه باز از پروردگار استمداد می طلبیم که ما را به راه راست هدایت فرماید دو جمله را مفسّران یادآور شده اند:

یکی این که: گرچه ما در راه مستقیم هستیم ولی هر آن احتیاج به مدد و توفیق و یاری حق متعال داریم که اگر آئی ما را به خود واگذارد از جاده راست و حق و حقیقت منحرف گشته، به پرتگاه کفر و فساد سرازیر می شویم؛ لذا در: ﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾ طلب هدایت در زمان آینده است نه نسبت به گذشته؛ اگر راه راست قبلاً در مسیر حرکتمان بود و مطابق رضا و دستور الهی قدم می زدیم دلیل بر این نیست که آینده نیز چنین باشد لذا همواره باید از او بخواهیم که ما را به راه مستقیم ثابت قدم داشته و توفیق دهد که تا دم مرگ اعوجاج و انحرافی در ما پدید نیاید.

دوم این که: اصولاً راه مستقیم را درجات و مراتبی است، همان طور که ایمان را

﴿إليه﴾، فاتاه صاحب المدينة بكتابه فقال له أبو جعفر ﴿علي﴾: اني شيخ كبير لا أقوى على الخروج وهذا جعفر ابني يقوم مقامی، فوجهه إليه فلما قدم على الأموي ازدراه لصغره وكره ان يجمع بينه وبين القدری مخافة أن يغلبه، و تسامع الناس بالشام بقدم جعفر لمخاصمة القدری، فلما كان من الغد اجتمع الناس بخصوصتها فقال الأموي لأبي عبد الله ﴿علي﴾: انه قد أعيانا امر هذا القدری وإنما كتبت إليك لأجمع بينك وبينه فإنه لم يدع عندنا أحدا الا خصمه، فقال: ان الله يكفيناه قال: فلما اجتمعوا قال القدری لأبي عبد الله ﴿علي﴾: سل عما شئت، فقال له: اقرأ سورة الحمد قال: فقرئها وقال الأموي - وأنا معه - : ما في سورة الحمد علينا ﴿إنا لله وإنا إليه راجعون﴾! قال: فجعل القدری يقرء سورة الحمد حتى بلغ قول الله تبارك و تعالی ﴿إياك نعبد وإياك نستعين﴾ فقال له جعفر ﴿علي﴾: قف من تستعين وما حاجتك إلي المعونة؟ إن الامر إليك ﴿فبهت الذي كفر والله لا يهدي القوم الظالمين﴾ (بقره (۲): ۲۵۸). تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۳، ح ۲۴.

مراتب و پایه هایی است بنابراین بنده پروردگار در هر درجه و مقامی که از عبودیت قرار گرفته باشد باز امکان ترقی او هست و با درخواست هدایت مکرراً، قریب به درگاه الهی افزون شده درجات معرفت و علمش بالاتر و توفیقات در بندگی و عبادتش بیشتر می شود.

در روایتی از حضرت امام عسکری علیه السلام است در ذیل آیه: ﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾
یعنی:

ادم لنا توفیقك الذی اطعناك فی ما مضی من ایامنا حتی نطیعك كذلك فی مستقبل
اعمارنا.^۱

در بیانی دیگر از حضرت نقل است که دو صراط است:

یکی: طریق مستقیم در دنیا و آن راه اعتدال و میانه است که مردم نباید به راه افراط یا تفریط روند؛ در امر دین، در اصول اعتقادی مثلاً درباره پیغمبر یا امام نباید غلو کنند و قائل به مرتبه خدایی شوند و نیز نباید تقصیر کنند یعنی: امام و پیغمبر را از مرتبه خودشان پایین تر بیاورند.

دیگر: طریق آخرت است که گرویدگان [به خداوند و رسولان] در مسیر بهشت راه می پیمایند و برگشتی از بهشت به سوی دوزخ ندارند.^۲

روایتی دیگر از فضل بن شادان از حضرت رضا علیه السلام است که درباره این آیه فرمود:
درخواست راهنمایی به راه مستقیم «استرشاد لدینه و اعتصام بحبله و استزادة فی المعرفة لربه عزّ و جلّ و لعظمته و کبریائه».

درخواست ارشاد و هدایت در دین خدا که چنگ آویزی به ریسمان الهی و افزونی در شناخت و معرفت پروردگار قادر جلیل، با عظمت و کبریا است.^۳

۱. تفسیر الامام العسکری، ص ۴۴، ح ۲۰.

۲. قال الإمام علیه السلام: [قال الله عز وجل] ﴿اهدنا الصراط المستقیم﴾ أي: ادم لنا توفیقك الذی به اطعناك فی ماضی ایامنا حتی نطیعك كذلك فی مستقبل أعمارنا و ﴿الصراط المستقیم﴾ هو صراطان: صراط فی الدنیا، و صراط فی الآخرة. فأما الطریق المستقیم فی الدنیا فهو ما قصر عن العلو، وارتفع عن التقصیر واستقام فلم يعدل إلى شیء من الباطل. و الطریق الاخر: طریق المؤمنین إلى الجنة الذی هو مستقیم، لا يعدلون عن الجنة إلى النار، ولا إلى غیر النار سوی الجنة. همان.

۳. من لا یحضره الفقیه، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۹۲۶؛ بحار الانوار، ج ۸۲، ص ۵۴؛ عیون اخبار الرضا، ج ۲، ص ۱۰۷.





[مراد از صراط مستقیم]

لذا «صراط مستقیم» یعنی: دین خدا، راه خدا، راه پیغمبر، راه ولایت و طریقه ائمه معصومین، اقرار به توحید، اقرار به معاد، تسلیم در برابر احکام و دستورات و اقرار به نبوت و اوصیای گذشته همه از مصادیق راه مستقیم است؛ در سوره یس داریم:

﴿أَلَمْ أَعْهَدْ إِلَيْكُمْ يَا بَنِي آدَمَ أَنْ لَا تَعْبُدُوا الشَّيْطَانَ إِنَّهُ لَكُمْ عَدُوٌّ مُبِينٌ وَأَنْ أَعْبُدُونِي هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ . (یس (۳۶): ۶۰-۶۱).

بندگی، پرستش پروردگار به تمام معنی راه مستقیم است.

در آیه: ﴿إِنَّ اللَّهَ هُوَ رَبِّي وَرَبَّكُمْ فَأَعْبُدُوا هَذَا صِرَاطٌ مُسْتَقِيمٌ﴾ (زخرف (۴۳): ۶۳).

و در آیه: ﴿وَإِنَّكَ لَتَهْدِي إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ صِرَاطَ اللَّهِ الَّذِي لَهُ مَا فِي السَّمَاوَاتِ وَمَا فِي الْأَرْضِ﴾ (شوری (۴۲): ۵۳).

است که راه راست راه دین و طاعت خدا است یا در جای دیگر است:

﴿وَمَنْ يَعْتَصِمْ بِاللَّهِ فَقَدْ هَدَىٰ إِلَى صِرَاطٍ مُسْتَقِيمٍ﴾ (آل عمران (۳): ۱۰۱).

از امام صادق علیه السلام در معانی الاخبار شیخ صدوق نقل است: «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ» یعنی: «امیر المؤمنین» علیه السلام ^۱.

بدیهی است مصداق اعظم آن در دین و روش خدایی و فرمانبری و پرستش پروردگار شخص شخیص نبی اکرم صلی الله علیه و آله بعد از او اوصیای آن حضرت من جمله امیر المؤمنین علیه السلام است؛ لذا اگر راه راست را به امیر المؤمنین اطلاق نموده اند به جا و به مورد است.

و حتی در روز غدیر آیه اکمال دین بعد از نصب آن حضرت به خلافت و ولایت به رسول اکرم صلی الله علیه و آله نازل گردید. ^۲

در حدیث دیگری: «الصِّرَاطُ الْمُسْتَقِيمُ»: الطریق و معرفة الامام. ^۳

۱. معانی الاخبار، ص ۳۲؛ تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸.

۲. ﴿حُرِّمَتْ عَلَيْكُمْ الْمَيْتَةُ وَالِدَمٌ وَلَحْمُ الْخَنزِيرِ وَمَا أَهَلَ لِغَيْرِ اللَّهِ بِهِ وَالْمُنْخَفَقَةُ وَالْمَوْقُوذَةُ وَالْمُتَرَدِّدَةُ وَالطَّيْحَةُ وَمَا أَكَلَ السَّبْحُ إِلَّا مَا ذَكَيْتُمْ وَمَا ذَبَحَ عَلَى النَّصَبِ وَأَنْ تَسْتَقْسِمُوا بِالْأَزْلَامِ ذَلِكَ فُسْخُ الْيَوْمِ بِشِ الْأَذِينَ كَفَرُوا مِنْ دِينِكُمْ فَلَا تَخْشَوْهُمْ وَاخْشَوْنَ الْيَوْمِ أَكَمَلْتُ لَكُمْ دِينَكُمْ وَأَتَمَمْتُ عَلَيْكُمْ نِعْمَتِي وَرَضِيْتُ لَكُمْ الْإِسْلَامَ دِينًا فَمَنْ اضْطُرَّ فِي مَخْمَصَةٍ غَيْرِ مُتَجَانِفٍ لِإِثْمٍ فَإِنَّ اللَّهَ غَفُورٌ رَحِيمٌ﴾ (مائده (۵): ۳).

۳. تفسیر القمی، ج ۱، ص ۲۸.

و از حضرت امام صادق علیه السلام مروی است: والله نحن: «الصراط المستقیم»^۱.

[مصداق صراط مستقیم]

و باید این گونه باشد؛ زیرا بعد از رسول اکرم صلی الله علیه و آله هیچ فردی از صحابه یا تابعین آن حضرت تا این زمان ادعایی نداشته اند که به جمیع احکام و معارف الهی و آیات قرآن همان گونه که مراد خداوند است عالم و بینا باشند جز این خاندان؛ و هر کس در قرآن و تفسیر سخنی گفته و یا ابراز عقیده‌ای کرده است آنچه را که به مغز و اندیشه خود تشخیص داده بیان نموده و هرگز ادعای فهم در همه آیات را کما هو حقّه نداشته است.

بنابراین نتوانسته اند مصداق کامل و تمام عیار راه مستقیم را دریابند و بکار بندند و ارشاد نمایند؛ لیکن ائمه اطهار در کلمات و سخنانشان پیدا است که مدعی این معنا بوده و احادیث متواتری در این زمینه به اعتقاد عامّه و خاصّه موجود است که خود را عالم به احکام قرآن مجید و مفسّر ظاهر و باطن، ناسخ و منسوخ، محکم و متشابه و من جمیع الجهات معرفی نموده اند.^۲

بنابراین اگر با قید قسم گفته اند که: ما راه مستقیم هستیم به گزاف سخنی نفرموده اند؛ حقاً که چنین است و تمسک به دانش و روش این خاندان است که موجب نجات و ارتقا و ثبات در راه مستقیم است نه دیگران که خود مردّد و متزلزل در گفتار و کردار بوده اند و نتیجه گیری‌هایشان روی پندار و گمان پایه گذاری شده است.
و از مفضل بن عمر است که گوید:

سالت ابا عبد الله علیه السلام عن الصراط فقال: هو الطريق الى معرفة الله عزّ وجلّ وهذا صراطان: صراط في الدنيا و صراط في الآخرة؛ أما الصراط في الدنيا فهو الامام المفترض الطاعة، من عرفه في الدنيا و اقتدا بهداه، مرّ على الصراط الذي هو جسر جهنّم في الآخرة و من لم يعرفه في الدنيا زلّت قدمه عن الصراط في الآخرة فتردى في نار جهنّم.

۱. بحار الانوار، ج ۲۴، ص ۱۲؛ معانی الاخبار، ص ۳۵، روایت از علی بن الحسین علیه السلام است و قسم ندارد. تفسیر

القلمی، ج ۲، ص ۶۶ با لفظ والله نحن... آمده است.

۲. صبحی صالح، نهج البلاغه، خطبه ۲۱۰، ص ۳۲۷-۳۲۸.





مفضل بن عمر گوید: از امام صادق علیه السلام از معنا و چگونگی صراط پرسیدم فرمود: راهی است به سوی شناخت خدای عزوجل و این دو صراط است: صراطی در دنیا و صراطی در آخرت؛ اما صراط دنیا همان امامی است که فرمانش واجب است هر کس او را در دنیا بشناسد و به راهنمایی او اقتدا کرده - پیرو شود - از صراطی که در آخرت پل دوزخ است بگذرد و هر کس در دنیا امام به حق را نشناسد قدمش در صراط آخرت بلغزد و در آتش دوزخ فرو افتد.^۱

این جا است که نتیجه معنی آیه:

﴿اطيعوا الله واطيعوا الرسول واولى الامر منكم﴾ (نساء: ۴: ۵۹) روشن می شود.

﴿صراط الذين انعمت عليهم غير المغضوب عليهم ولا الضالين﴾ (۷).

راه کسانی که برایشان نعمت بخشیدی نه خشم شدگان برایشان و نه گمراهان. بدیهی است این راه همان راه پیامبران پیشین و اولیا و اوصیای گذشته و راه و روش رسول گرامی ما و اوصیای آن حضرت است، که مورد انعام پروردگار قرار گرفته اند و آیه:

﴿ومن يطع الله والرسول فاولئك مع الذين انعم الله عليهم من النبيين والصدّيقين والشهداء والصّالحين وحسن اولئك رفيقا﴾ (نساء: ۴: ۶۹).

و آنها که خدا و رسول را فرمان برند در زمره کسانی هستند که خداوند برایشان نعمت بخشیده و عبارتند از پیامبران و راستگویان و شهیدان [یعنی: جان بازان در پیکار الهی] و شایستگان [و در آخر آیه فرماید: [اینان نیکو دوستان و رفیقانی باشند. مدحی است که پروردگار از ایشان می نماید و چه مدح شایسته ای، «رزقنا الله ان شاء الله تعالی»].

بنابراین ما مسلمین باید بکوشیم تا در زمره همین گروه قلمداد شویم؛ و تنها راه برای رسیدن به این منظور این است که از علی علیه السلام و فرزندانش پیروی کنیم زیرا امر ولایت و امامت را خداوند متمم دین و ویژه این خاندان قرار داده و قرآن را همدوش

۱. بحار الانوار، ج ۸، ص ۶۶، ج ۲۴، ص ۱۱؛ معانی الاخبار، ص ۳۲.

با امام شناسانده، چه ایشانند که مفسّر و مبین کتاب خدا هستند.

از طرفی مشیت الهی بر این است که کتابش من حیث المجموع بدون رهبر و ولیّ و امام درك نشود تا مردم ناگزیر شوند که در خانه اوصیای رسولش رفته، به آنان متمسک شوند و از ایشان علوم قرآن بیاموزند و احساس احتیاج پیش آنان کنند و در آفرینش: سروری و عظمت و فرمانروایی را تنها شایسته آنان دانسته زیرا عابدترین مردم در پیشگاه الهی همین خاندانند.

همواره در قرآن با آیاتی روبرو می شویم که متشابه است به نحوی که معانی متعددی را می توان از آن آیات استنتاج کرد و گاه این معانی به ظاهر با یکدیگر متضاد و متباین جلوه می کنند؛ پیداست که نباید آنها را به فکر و اندیشه و ذوق شخصی تفسیر و تعبیر کرد، بلکه باید دید که بیان و تفسیر امام در این زمینه چیست و مراد پروردگار را چگونه توضیح داده اند؛ زیرا کلام آنها بر ما حجّت است نه هر و هم و تخیلی که آن را از نزد خود علم و فهم تلقی کنیم.

و نیز مجملاتی فراوان در قرآن کریم نازل شده که تفصیل آنها را باز رسول و امام بر حق باید بیان کند نه اندیشه های بشری و به همین سبب نبی اکرم ﷺ فرمود:

«إني تارك فيكم الثقلين كتاب الله و عترتي ما ان تمسكتم بهما لن تضلوا ابداً و إنهما لن يفترقا حتي يرد علي الحوض». دو چیز گرانبها و پر ارزش میان شما می گذارم: کتاب خدا و عترتم مادام که به این دو متمسک باشید هرگز گمراه نخواهید شد تا در حوض کوثر این دو بر من وارد شوند. [یعنی: قرآن و عترت]۱

به عبارت دیگر: تا روز قیامت این دو از هم جدایی ندارند و قرآن و عترت رسول اکرم همدوش هم است و باید حجّت وقت باشد و آگاه به همه حقایق قرآنی و الّا وجود قرآن در میان امتی که به همه حقایقش واقف نباشند بی ثمر است.

و در حدیث دیگر دو انگشت سبّابه را کنار هم قرار داده فرمودند: «کھاتین»^۲ و

۱. نهج الحق و كشف الصدق، ص ۳۹۴؛ وسائل الشیعه، ج ۲۷، ص ۳۴؛ بحارالانوار، ج ۲، ص ۲۲۵-۲۲۶؛ مستدرک الوسائل، ج ۱۱، ص ۳۷۴، روایت در منابع شیعی ۱۳۵ مورد آمده است و هیچ کدام مطابق عبارت متن به طور کامل نبود. احتمال می رود که متن ترکیبی از چند روایت باشد.

۲. الکافی، ج ۲، ص ۴۱۵.





منظور عدم جدایی آنها است نه برابری این دو زیرا قرآن ثقل اکبر است و امام ثقل اصغر .

در روایتی از معانی الاخبار شیخ صدوق از جعفر ابن محمد رضی الله عنه است که فرمود: «صراط الذین انعمت علیهم یعنی محمداً و ذریته صلوات الله علیهم» آنچه خدای مهربانی است که بر زبان ما گذارده که در ۵ نوبت نماز، راه محمد و آل او را از او درخواست کنیم و به روش حضرت و اوصیانش قدم نهیم . [البته در مرتبه نازل تر].
در حدیث دیگر از رسول اکرم صلی الله علیه و آله نقل است که منظور از صراط شیعه علی رضی الله عنه است که راهشان راست و مورد مکرمت و نعمت پروردگارند.^۱

در مورد کسانی که مورد خشم و غضب پروردگارند و نیز درباره گمراهان مصادیق متعددی در روایت نقل شده که جمع همه آنها با هم مبایت ندارد .
در حدیثی منظور از «غیرالمغضوب» [یعنی: افرادی که مورد خشم اند] به یهود تعبیر شده و گمراهان به نصاری.^۲

آیه: ﴿وَيَأْمُرُ بِالْغَيْبِ مِنَ اللَّهِ﴾ (آل عمران (۳): ۱۱۲)، که درباره یهود در قرآن کریم است خود شاهد و نشانه ای از این معنا است .
در آیه دیگر از سوره مائده است که:

﴿لَتَجِدَنَّ أَشَدَّ النَّاسِ عَدَاوَةً لِلَّذِينَ آمَنُوا الْيَهُودَ وَالَّذِينَ أَشْرَكُوا﴾ (مائده (۵): ۸۲).

باز از نظر عداوت و دشمنی شدیدی که طایفه یهود به مسلمانان دارند، به رسول اکرم بیدار باش داده است که یادآوری می شود، و در میان نصاری که عده ای واجد زهد و رهبانیت هستند در قرآن تعبیر به ﴿أَقْرَبَهُمْ مَوَدَّةً﴾ (مائده (۵): ۸۲)، شده که در حقیقت بیشتر جنبه گمراهی دارد و شاید بتوان نوعی جاهل قاصر دانست .

۱. معانی الاخبار، ص ۳۶ .

۲. حدیثنا الحسن بن محمد بن سعید الهاشمی، قال: حدیثنا فرات بن ابراهیم، قال: حدیثنا عبید بن کثیر، قال: حدیثنا محمد بن مروان، قال حدیثنا عبید بن یحیی بن مهران العطار، قال: حدیثنا محمد بن الحسین، عن آیه، عن جده قال: قال رسول الله صلی الله علیه و آله فی قول الله عز وجل: ﴿صراط الذین أنعمت علیهم غیر المغضوب علیهم ولا الضالین﴾ قال: شیعة علی رضی الله عنه الذین أنعمت علیهم بولاية علی بن ابی طالب رضی الله عنه لم یغضب علیهم ولم یضلوا . بحار الانوار، ج ۳۵، ص ۳۶۷؛ معانی الاخبار، ص ۳۶ .

۳. بحار الانوار، ج ۱۰، ص ۶۱، ج ۸۹، ص ۲۴۰؛ ارشاد القلوب، ج ۲، ص ۳۶۷-۳۶۶ .

پیدا است که طرد و انحراف مردم گمراه، به شدت کسانی که مورد خشم و غضب الهی باشند نیست.

و در حدیثی، آیه :

﴿قَدْ ضَلُّوا مِنْ قَبْلِ وَأَضَلُّوا كَثِيرًا﴾ (مائده، ۷۷) به نصاری اطلاق شده است.^۱

در میان عامه کسانی که دشمن ائمه معصومین علیهم السلام باشند و در گروه نصّاب قلمداد شوند برابر حدیثی از جمله مغضوب علیهم خواهند بود و نسبت به مردمی که امام وقت را نشناسند اطلاق ضالین شده است.^۲

در حدیث دیگری از امام هشتم علیه السلام آمده :

«إِنَّ مَنْ تَجَاوَزَ بِأَمِيرِ الْمُؤْمِنِينَ الْعَبُودِيَّةَ فَهُوَ مِنَ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ وَمِنَ الضَّالِّينَ»

یعنی: کسانی که حضرت امیر را از مرتبه عبودیت و بندگی تجاوز دهند [که غلاة باشند] اینان از افراد گمراه و مورد خشم پروردگارند.^۳

و نیز در روایتی در کتاب من لا یحضره الفقیه از فرموده امام هشتم نقل است که

جمله :

﴿صِرَاطَ الَّذِينَ أَنْعَمْتَ عَلَيْهِمْ﴾ تاکید در خواست و ابراز تمایل شدید بنده است

نسبت به پروردگار تا نعمی را که خداوند بر اولیای خود ارزانی داشته روزی او نیز

بگرداند و در مورد: ﴿غَيْرِ الْمَغْضُوبِ عَلَيْهِمْ﴾ به خدای خود پناه می برد که مبادا در

زمره معاندان و کافرانی که خدا و اوامر و نواهی او را سبک می شمارند قرار

گیرد. و مفاد: ﴿وَالضَّالِّينَ﴾ تمسک به ذیل عنایت الهی است از این که در گروه

کسانی باشد که راه راست و روش خدایی را گم کرده و بدون معرفت و شناسایی

۱. قال الإمام علیه السلام: قال أمير المؤمنين علیه السلام: أمر الله عز وجل عباده أن يسألوه طريق النعم عليهم، وهم: النبيون والصديقون والشهداء والصالحون وأن يستعيذوا [به] من طريق المغضوب عليهم وهم اليهود الذين قال الله تعالى فيهم: ﴿قل هل أنبئكم بشر من ذلك مثوية عند الله من لعنه الله وغضبه عليه﴾ وأن يستعيذوا به من طريق الضالين، وهم الذين قال الله تعالى فيهم: ﴿قل يا أهل الكتاب لا تغلوا في دينكم غير الحق ولا تتبعوا أهواء قوم قد ضلوا من قبل وأضلوا كثيرا وضلوا عن سواء السبيل﴾ وهم النصاري. بحار الأنوار، ج ۲۵، ص ۲۷۴ - ۲۷۳؛ تفسیر الامام العسکری، ص ۵۰؛ تأویل الآيات، ص ۳۲.

۲. عن رجل عن أبي عمير رفعه في قوله «غير المغضوب عليهم وغير الضالين» وهكذا نزلت قال: «المغضوب عليهم» فلان و فلان و فلان و النصاب، «الضالين» الشكاك الذين لا يعرفون الامام. بحار الأنوار، ج ۸۲، ص ۲۳؛ تفسیر العیاشی، ج ۱، ص ۲۴.

۳. الاحتجاج، ج ۲، ص ۴۳۸.



به زعم خود می اندیشند که در طریق حق قدم نهاده و کار نیکو انجام می دهند.^۱
 و در واقع به همان جهل مرکب دچار بوده و نمی دانند، که نمی دانند؛ خداوند ما را
 هم از این قبیل لغزشها و پندارها حفظ فرماید.



۱. وفيما ذكره الفضل من العلل عن الرضا عليه السلام أنه قال: «أمر الناس بالقراءة في الصلاة لئلا يكون القرآن مهجورا مضيعا ، ولكن محفوظا مدروسا فلا يضمحل ولا يجهل، وإنما بدء بالحمد دون سائر السور لأنه ليس شئ من القرآن والكلام جمع فيه من جوامع الخير والحكمة ما جمع في سورة الحمد، وذلك أن قوله عز وجل: ﴿ الحمد لله ﴾ إنما هو أداء لما أوجب الله عز وجل على خلقه من الشكر، وشكر لما وفق عبده من الخير، ﴿ رب العالمين ﴾ توحيد له وتحميد وإقرار بأنه هو الخالق المالك لا غيره، ﴿ الرحمن الرحيم ﴾ استعطاف وذكر لآلائه ونعمائه على جميع خلقه، ﴿ مالك يوم الدين ﴾ إقرار له بالبعث والحساب والمجازاة وإيجاب ملك الآخرة له كإيجاب ملك الدنيا، ﴿ إياك نعبد ﴾ رغبة وتقرب إلى الله تعالى ذكره وإخلاص له بالعمل دون غيره، ﴿ إياك نستعين ﴾ استزادة من توفيقه وعبادته، واستدامة لما أنعم الله عليه ونصره ﴿ اهدنا الصراط المستقيم ﴾ استرشاد لدينه، واعتصام بحبله، واستزادة في المعرفة لربه عز وجل، ﴿ صراط الذين أنعمت عليهم ﴾ تأكيد في السؤال والرغبة، وذكر لما قد تقدم من نعمه على أوليائه، ورغبة في مثل تلك النعم، ﴿ غير المغضوب عليهم ﴾ استمادة من أن يكون من المعاندين الكافرين المستخفين به وبأمره ونهيه ﴿ ولا الضالين ﴾ اعتصام من أن يكون من الذين ضلوا عن سبيله من غير معرفة وهم يحسبون أنهم يحسنون صنعا. من لا يحضره الفقيه، ج ۱، ص ۳۱۰، ح ۹۲۶.